

هو العليم

معنای ورد و ذکر و لزوم آن برای سالک

و توصیه هایی برای ماه رجب

شرح حدیث عنوان بصری - ورد و ذکر - جلسه ۸

بیانات

آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس الله سره



أعوذُ بالله من الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
 وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ
 وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَاللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

اثر تربیتی ورد و ذکر در حرکت سالک

بحث راجع به روایت شریفه عنوان بصری بود. حضرت فرمودند:

«إِنِّي رَجُلٌ مَطْلُوبٌ وَمَعَ ذَلِكَ لِي أُرَادٌ فِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْ آتَاءِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، فَلَا تَشْغَلْنِي عَنْ وَرْدِي وَخُذْ عَن مَالِكٍ وَاخْتَلَفَ إِلَيْهِ كَمَا كُنْتَ تَخْتَلِفُ إِلَيْهِ» «من فردی هستم که مطلوب دستگاهم. مورد نظر دستگاه هستم و ارتباط با من ممکن است مشکلاتی را برای من و شما به وجود بیاورد و علاوه بر این، اورادی من در هر ساعتی از شب و روز دارم. اذکاری در هر ساعتی از لیل و نهار دارم. مرا از وردم مشغول نکن و چنانچه سابق، پیش مالک -مالک بن انس- می رفتی و از او مطالب را می گرفتی، الآن هم به مالک مراجعه کن و مطالب را از او بگیر.»

عرض شد که این کلام حضرت که می فرماید: «وَمَعَ ذَلِكَ لِي أُرَادٌ فِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْ آتَاءِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ» معنایش چیست. حضرت می فرماید: «من در شبانه روز اورادی دارم، اذکاری دارم.» مگر حضرت هم باید ذکر و ورد بگوید؟ مسائلی در اینجا مورد توجه قرار می گیرد؛ مطلب اول اینکه: اصلاً ورد و ذکر چه معنا دارد؟ و لزوم آن برای سالک به چه نحو است؟ مطلب دوم اینکه: ذکر تا چه حدی مطلوب است؟ و تا چه مرتبه و مرحله ای ذکر و ورد برای انسان و برای سالک مُمَدَّ است؟ و آیا انسان در همه احوال و همه مراتب، محتاج به ذکر است یا ممکن است در بعضی از مراتب بی نیاز باشد؟ و از همه مهمتر، مگر این ذکر مقدمه برای کمال نیست و سالک وقتی به مرحله کمال می رسد، دیگر چه نیازی به این مقدمه دارد که اعمال کند، خصوصاً اینکه شخصی مثل امام علیه السَّلام باشد؟! امام صادق علیه السَّلام که اکمل از همه کُمَّلین و اَتَمَّ از همه افرادی است

که به مرحله تمامیت و به مرتبه ولایت رسیدند؛ در عین حال حضرت می فرماید:

«لِي أُرَادَ فِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْ آتَاءِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ». «من در هر ساعتی ورد دارم؛ ذکر دارم.»

امام برای چه دیگر ذکر می گوید؟ امام برای چه ورد می گوید؟ اینها مطالبی است که باید در حول و حوش آن صحبت شود.

حقیقت مسئله این است که «ورد» - از «وَرَدَ؛ يَرِدُ؛ وِرْدًا» یعنی وارد شدن - در لغت به معنای آن چیزی است که داخل در چیز دیگری بشود و اسم مصدر آن ورد است. اگر شخصی وارد منزلی بشود می گویند: وَرَدَ فِي الْبَيْتِ؛ وَرَدَ فِيهِ. در اینجا اذکاری را که انسان آن اذکار را بر زبان می آورد، چون آن اذکار به واسطه تلفظ، یا به واسطه خلق و ایجاد نفس در عالم فکر و در عالم سر - که مراتبی دارد، حالا بعد مراتب آن عرض می شود - وارد در قلب می شود و وارد در سر انسان و باطن انسان می شود؛ از این نقطه نظر به اینها ورد گفته می شود. یعنی جنبه ورود دارد، فقط لقلقه لسان و گردش زبان نیست. وقتی انسان يك ذکر را می گوید، این ذکر در قلب او وارد می شود و در او تأثیر می گذارد و قلب او را عوض می کند و نفس او را دگرگون می کند و تغییر می دهد و الا اگر اینکار را انجام ندهد فایده ای ندارد. چه فرقی می کند؟! شما يك شعری را همین طوری تکرار کنید یا اینکه فرض کنید من باب مثال ذکر مبارك لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ را همین طور بگویید، فرقی نمی کند! هر دو گردش زبان است و حرکت دهان!

فاصله مرتبه نفسانی ما با عالم توحید

اما این ذکر چه تأثیری دارد و چگونه موجب می شود که قلب و سر انسان متحول بشود و متغیر بشود و منتهای این ذکر چیست؟ و غایت از این ذکر چیست؟ و هدف از این ذکر چیست؟

[حقیقت] این است که ما در مرتبه ای از مراتب کثرت و جهل گرفتار هستیم. هر شخصی بهتر از دیگری، به خصوصیات خود و به صفات خود اطلاع دارد. عالم توحید، عالم وحدت و عالم بی رنگی و یکرنگی است. عالم توحید، عالم نور و رفع کدورت و ظلمت است. عالم توحید، عالم رفع انانیت و خود محوری و کثرت است. عالم توحید، عالم بهجت و یگانگی و طرد هر گونه حیثیت و شأنیت استقلالی کثرتی است. این عالم، عالم توحید است. عالم توحید، عالم کمال محض و بهاء محض است. این مرتبه، مرتبه توحید است، این موقعیت، موقعیت توحید است. ما در چه مرتبه ای هستیم؟ در مرتبه انانیت؛ مخالف با توحید؛ مقابل با توحید. در مرتبه خود محوری؛ مخالف با توحید. در مرتبه استقلال؛ مخالف با توحید. در مرتبه جلب منافع برای خود و سلب منافع از دیگران؛ مخالف با توحید. در مرتبه طرد دیگران و بزرگ منشی و ترفع؛ مخالف با توحید. یعنی آنچه که ما از حقایق توحید و خصوصیات توحید و آثار توحید در نظر بیاوریم، می بینیم نقطه مقابل آن

در عالم کثرت و در دنیا و به حَسَبِ ظروف در افراد قرار دارد. در عالم توحید، در آنجا همه منافع، همه آثار، همه، منداک در یک ذات است و اوست که تقسیم می کند.

علی السَّوَاءِ بُوْدن اَفْرَادِ نَسْبَتِ بَهِ حَضْرَتِ حَقِّ

می گویند مولانا به شاگردانش دستور داده بود که اینها بروند کار کنند. کار کردن یکی از اصول و از مبانی اولیه برای سلوک است. خدا از آدم بیکار بدش می آید. مثلاً فرض کنید یک نفر نشسته در منزل و من باب مثال مقرری هم برایش بیاید و این نرود کار انجام بدهد. خداوند از این آدم بدش می آید. خدا می گوید باید بروی کار بکنی، خواه درآمد داشته باشی یا نداشته باشی؛ آن دیگر دست من است. نشستن در منزل و [در انتظار اینکه] مقرری برای انسان برسد، این عمل مخالف با سلوک است. حالا انسان باید برود کار انجام بدهد، یا اینکه چیزی بدست می آورد یا بدست نمی آورد، آن دیگر دست انسان نیست و به انسان ربطی ندارد. مولانا هم به شاگردانش گفته بود که باید بروید کار انجام بدهید؛ منتها این طور، به این کیفیت -حالا اصلاً این مسائل همه دیگر متروک شده. اصلاً تعجب می کند انسان چطوری ممکن است یک هم چنین چیزهایی باشد؟! - اینها می رفتند کار انجام می دادند، هر کسی بنا بر آن اشتغالی که داشت. تا شب هر چه گیر می آوردند، همه را می آوردند در یک سفره ای که جلوی مولانا بود می ریختند. او هم برمی داشت همه را قاطی می کرد؛ معلوم نبود این چقدر آورده، آن چقدر آورده، هیچ چیزی بدست نمی آمد. بعد نگاه می کرد می دید فرض کنید که شخصی پنج نفر عائله دارد، چهار نفر، کرایه خانه اش چقدر است؟ معاشش چقدر است؟ بچه اش مریض است؟ بر می داشت یک مشت از این به او می داد، می گفت: این برای امشب تو، برو مثلاً... او نگاه می کرد می دید که دیگری فرض کنید که زن دارد، دو تا بچه دارد، مخارجش کمتر است، یک خرده کمتر به او می داد و همین طور و تقسیم می کرد و دیگر خلاصه همه را می تکاند و آنها هم به منازلشان برمی گشتند. این می شود توحید! این جریان، جریان توحیدی است. حالا آن شخصی هم که رفته کار کرده، شاید هیچ چیز گیر نیاورده، می آمد دستش را خالی می کرد توی سفره، می گفت: ما امروز چیزی پیدا نکردیم.

- پیدا نکردی نکن، مگر تقصیر تو بوده؟ تو که کارت را انجام دادی.

آن وقت از درآمد کسی که کار می کرد، بر می داشت به اینکه کار نمی کرد -یعنی کار انجام داده ولی چیزی به دست نیاورده- می داد. این جریان، جریان توحید است.

وقتی که ما به یک روایتی برخورد می کنیم که: در زمان ظهور حضرت بقیة الله، ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف، مؤمن می آید دست می کند در جیب مؤمن و هر چه بخواهد برمی دارد، دیگر تعجب نمی کنیم. چرا؟ چون حضرت، توحید را در جامعه محقق می کند. حضرت می آید آن حقایق توحیدی را، انجام می دهد.

پس حضرت کاری انجام نمی دهد. آن کاری که حضرت انجام می دهد، خلاف نیست. ما داریم خلاف انجام می دهیم. او دارد کار حق را انجام می دهد. او دارد کار صحیح را انجام می دهد. این خدمت به خلق و خدمت به مردم می شود یک جریان توحیدی.

در توحید، همه افراد، نسبت به حق و حضرت حق علی السواء هستند؛ عالم، کت شلواری، جاهل، بی سواد، پزشک، مهندس، بقال، تاجر، زارع، همه افراد، همه اینها، ارتباطشان نسبت به حضرت حق، ارتباط متساوی است؛ به نحو توطی، نه به نحو تشکیک؛ بنابر اصطلاح طلاب. اینها همه با آن ارتباط دارند. به همان اندازه که خداوند متعال با پیغمبر اکرم ارتباط دارد، به همان اندازه با یک فرد عادی ارتباط دارد؛ هیچ فرقی نمی کند. او خودش را بالا برده و توانسته بیشتر استفاده کند؛ ولی از ناحیه علت، ارتباط، ارتباط متوطی است؛ متساوی است. فرقی نمی کند.

پس بنابراین خدمت به مردم و خدمت به خلق و رفع احتیاج خلق، یکی از صفات پروردگار است. یعنی افاضه خداوند متعال نسبت به همه خلایق، افاضه عام است و فرقی بین یکی و دیگری نمی گذارد الا به حسب آن مرتبه ای که خود فرد، آن مرتبه را بالا برده و توانسته بیشتر استفاده کند. او فرقی نمی گذارد. او بین یکی و بین دیگری امتیاز قائل نمی شود. در آنجا امتیازی و میزی نیست. در آنجا تفاوت و اختلافی در توحید نیست. اما اینجا که می آییم می بینیم اختلاف است. من چون این رفیقم است، می روم پیش او و به او کمک می کنم، به او سر می زنم و با او رفت و آمد دارم؛ اما دیگری چون رفیق من نیست، اصلاً اعتناش نمی کنم، اصلاً به او سر نمی زنم و در رفع حوائج او بر نمی آیم. این خلاف است.

شیعه امیرالمؤمنین چه کسی است؟

چندی پیش من با یکی از دوستان عزیزمان، جناب آقای دکتر سجّادی، ملاقاتی داشتم. ایشان يك قضیه خیلی جالبی را از مرحوم آقا نقل می کرد. می گفت: يك روز من از مرحوم آقا سؤال کردم؛ گفتم: آقا ما در امریکا، در بیمارستانها - ایشان در آنجا رئیس بیمارستان بود و موقعیتش خیلی ممتاز بود - می دیدیم این پرستارها و این نرسها خیلی به مریضها می رسند، خیلی اخلاق خوبی دارند، خیلی درصدد رفع نیاز آنها و احتیاج آنها هستند. مریض تا چیزی نگفته فوراً اینها به کمک او می آیند. تا يك چیزی را هنوز تقاضا نکرده در اختیارش قرار می دهند. با اخلاق خوب، با روش خوب، با برخورد خوب، همیشه مریض را راضی نگاه می دارند. اما ما اینجا اسم خودمان را شیعه امیرالمؤمنین می گذاریم، با چشم خودم من می بینم بر سر مریض داد می زنند، فریاد می زنند: برو گم شو! برو روی تخت بخواب! برو نمی دانم چه کار بکن! دائم من به این نرسها می گویم: آخر با مریض خوش رفتاری کنید! این مریض است، اختیار ندارد، حوصله ندارد، اینها گوش نمی دهند. می گفت:

مرحوم آقا به من گفتند: «شیعه امیرالمؤمنین همان نصاری هستند، نه اینها!» مرحوم آقا که شوخی نمی کند. شیعه امیرالمؤمنین کیست؟ اینکه برخلاف روش حضرت عمل کند؟ این شیعه نیست. یعنی چه؟ یعنی آن نصرانی که دارد الآن با این مریض بیچاره که دستش از همه چیز کوتاه است و اختیار خودش را ندارد و اخلاقش، اخلاق تند است - مریض است دیگر، مریض که قابل برای سرزنش و توبیخ نیست - دارد با او با لطف عمل می کند، با مدارا عمل می کند، [در مسیر امیرالمؤمنین گام برمی دارد]. الآن که آن پرستار، در آن حالت به این مریض می رسد، مظهر اسم رحمانیت و رحیمیت پروردگار واقع شده است. به این مقدار الآن خودش را به توحید نزدیک کرده است. به این مقدار الآن خودش را به عالم وحدت و عالم بسط، نزدیک کرده و چون لوادار توحید، وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام است و چون پرچمدار توحید، وجود مبارک علی بن ابی طالب است پس بنابراین بخواهد یا نخواهد - شاء أو لایشاء - در تحت لوا و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام قرار گرفته است. روز قیامت همین علی می آید دست او را می گیرد. آن وقت [دست ما را] نه!

سلوک یعنی عمل بر اساس تشخیص حق و نه تحت تأثیر شخصیت دیگران

اگر یاد شریف رفقا باشد من در چند جلسه قبل به خاطر دارم در طهران عرض کردم که اصلاً سلوک یک معنای دیگری دارد. سلوک یعنی عمل بر طبق آنچه که انسان حق تشخیص می دهد و عمل کند، این را می گویند سلوک. منتها در اینجا ما یک معیارهایی داریم که وقتی در آن طرف قضیه می رویم، می بینیم معیارها تفاوت پیدا میکند. حسابها عوض می شود. مطالب تغییر پیدا می کند. آن کسی که دنبال حق می رود، در آن موقعیتی که به دنبال حق است، شیعه امیرالمؤمنین است. در آن وقتی که متحقق به حق است در آن موقع شیعه امیرالمؤمنین است. امیرالمؤمنین چه می فرماید؟ امیرالمؤمنین می فرماید: در هر قدمی که می خواهی بروی، آن قدمت را با تأمل بردار؛ با فکر بردار. آن قدمت را با تعقل بردار و حرکت کن. به دنبال شعار نرو. به دنبال هیاهو حرکت نکن. مسحور شخصیت فرد نباش. انسان اگر مسحور شخصیت یک شخصی بشود، قوه عاقله او از بین می رود.

بسیاری از افراد هستند مطالبی را که انجام می دهند ولو اینکه مطالب، مطالب حق است، چون مسحور شخصیت واقع شدند، [تحت تأثیر شخصیت] دنبال حق می روند و این فایده ندارد، هیچ ارزشی ندارد. انسان در یک موقعیتی قرار می گیرد که قوای عاقله او تصمیم گیرنده نیست، بلکه احساسات برای انسان تصمیم می گیرد! امیرالمؤمنین می فرماید این فایده ندارد. این اثر ندارد. در اصطلاح امروز به این عمل می گویند: کاریزما، کاریزما می دانی یعنی چه؟ یعنی موقعیت یک شخص، طوری انسان را فریفته کند که من حیث لایسعر انسان بر طبق دلخواه آن شخصیت عمل بکند. شخصیت، انسان را برآید، نه تعقل و نه تفکر! این فایده ندارد.

می‌گویند بعضی از این خواننده‌های خارجی که در مجالس لهو و لعب می‌آمدند و می‌خواندند - در همین جا سابق که بود، الان که از این مسائل دیگر نیست! - می‌گویند شخصیت اینها طوری افراد را تحت تأثیر قرار می‌داد که خیلی از اینها حاضر بودند خودشان را در اختیار این خواننده قرار بدهند. همه اینها واقعیت دارد؛ یعنی چنان شخصیت آن گوینده و خواننده اینها را جذب می‌کرد که بدون هیچ‌گونه اختیاری، اینها در یک هم‌چنین مرتبه‌ای واقع می‌شدند.

در احوالات رهبر سابق چین - مائو - در آنجا من یک وقت می‌خواندم که نوشته بودند ایشان هر شب را با یک نفر، آن هم با افراد شوهر نکرده و دوشیزه می‌گذرانند. این نه از این باب بود که اینها به زور و به جبر و به اجبار بر افراد یک هم‌چنین مسئله‌ای را تحمیل می‌کردند، نه این طور نبود. شخصیت چنان اینها را مقهور می‌کرد که اصلاً اینها در قبال یک هم‌چنین قضیه‌ای بدون اختیار بودند. با کمال میل و با کمال رغبت و انگار اصلاً به عرش و آسمان هفتم سفر کردند؛ وقتی می‌دیدند [طرف آنها] رهبر چین، رهبر یک مملکت یک میلیارد جمعیتی، یک هم‌چنین شخصی است! اصلاً ذهن اینها و فکر اینها ربوده می‌شد و این بسیار مسئله مهمی است که تبلیغات چگونه اختیارات انسان و عقل انسان را می‌رباید، به نحوی که انسان خود را مقهور آن شخصیت می‌بیند و هیچ‌گونه تملکی نسبت به اعمال و افعال خودش ندارد.

یکی از همین مسائل که نقل می‌کنند راجع به هیتلر است. می‌گویند او یک عدّه جوان، نوجوان - مراهق، غیر بالغ - را طوری را تربیت کرده بود که اینها نارنجک به دست می‌گرفتند و زیر تانک می‌رفتند و وسائل ارتش متفقین را منهدم می‌کردند. وقتی که آنها هجوم آورده بودند در برلن و روزهای آخر بود که دیگر نزدیک بود به آن ساختمانی که خودش در آنجا حضور داشت برسند، به واسطه همین بچه‌های نابالغ، چند روز جلوی حمله متفقین را گرفته بود. آیا این عمل فی حدّ نفسه صحیح است؟ یعنی فرض بکنید حالا یک بچه‌ای که درکی از قضایا ندارد و او در تحت تأثیر قوای تبلیغی یک نفر قرار بگیرد و بعد بیاید و خودش را فدا کند، خودش را جلوی مسلسل و تفنگ [قرار دهد] و به زیر تانک برود و از بین برود!

از نقطه نظر عقل و میزان تعقل، چه جایگاهی ما می‌توانیم برای این عمل تصویر کنیم؟ این ارزشی ندارد. الان بعضی از انواع موسیقی‌ها هست که اگر این موسیقی را پخش کنند، انسان بیخود می‌شود و اصلاً اختیار از کف می‌دهد و بدون اینکه خودش متوجه بشود، خود را در یک موقعیت هلاکتی قرار می‌دهد. خوب این فایده‌ای ندارد. مثل این است که شما یک نفر را هیپنوتیزم کنید، مانیه تیزم کنید، اختیار و قدرت را از او بگیرید و بعد او را بفرستید: «برو اینکار را انجام بده!» و اصلاً یکی از احکام شرعی که ما داریم این است که اگر یک شخصی این عمل را انجام بدهد، با آن مباشر - یعنی آن فاعل - هیچ کاری نمی‌کنند؛ هیچ! بلکه آن شخصی که مسبب بود آن را می‌گیرند اعدامش می‌کنند و از او فرض کنید که دیه می‌گیرند، او را قصاص

می‌کنند. آن مسائل جزائی که مترتب بر آن عمل هست، آن را نسبت به او انجام می‌دهند. چرا؟ چون این مباشر اختیار ندارد.

مثل یک دیوانه‌ای که می‌رود یک عملی را انجام می‌دهد. مثل یک فرد خوابی که توی خواب بلند می‌شود [و راه می‌رود]. بعضی‌ها هستند که در خواب بلند می‌شوند و می‌روند. بعضی‌ها را خود من دیدم که بلند می‌شوند حتی لباسشان را می‌پوشند؛ نمی‌فهمند؛ لباسشان را می‌پوشند، از منزل بیرون می‌روند، برمی‌گردند. حالا اگر یک شخصی در خواب بلند شد و رفت و یک نفر را کشت، شرع [با او] هیچ کاری ندارد. البته دیه بر عاقله است، دیه باید پردازند ولی این را اصلاً قصاص نمی‌کنند، تقصیر ندارد. اگر دیوانه‌ای بدون تفریط کسی، بیاید یک عملی را در خارج انجام بدهد، با او کاری ندارند، عقل ندارد، اختیار ندارد. این هم همین است! فرض کنید شما با یک آهنگ مهیجی، یک نفر را تحریک کنید بدون اختیار برود یک عملی را انجام بدهد، خوب این ارزشی ندارد. عمل انسان باید روی عقل باشد. روی اختیار باید باشد.

فرض کنید که افراد در مواجهه با یک شخصیتی تحت تأثیر آن شخصیت، همین طوری گریه می‌کنند، تو سرشان می‌زنند، داد و بیداد [راه می‌اندازند، چون] که از این شخصیت خوششان آمده، حالت رقتی برای آنها پیدا می‌شود. حالا بین این و بین غیر این چه فرقی می‌کند؟ آیا من که منقلب به این حال شدم، واقعاً به گنه و خصوصیات شخصیتی و باطنی او دسترسی پیدا کردم؟! یا اینکه نه؛ برای من آمدند تعریف کردند، مسئله را جور دیگری بیان کردند، خصوصیت را به نحو دیگری بیان کردند، من متحول شدم. این فایده ندارد. این تحوّل با یک موقعیت دیگر عوض می‌شود و از بین می‌رود، این فایده ندارد.

حرکت اصحاب سیدالشهداء بر اساس عقل

چرا می‌گوییم جریان کربلا، برای همه آسوه است؟ چرا هیچ جریان دیگری نمی‌تواند به جای کربلا بنشیند؟ چون از آن طفل نابالغ تا پیرمردی مانند مسلم بن عوسجه و حبیب بن مظاهر، با فکر جلو رفته اند نه اینکه تحت تأثیر شخصیت امام حسین قرار گرفته باشند. آن فایده ندارد و ارزش ندارد. امام حسین در روز عاشورا به اصحابش و به نزدیکانش فکر داد؛ فکر تزریق کرد، عقل تزریق کرد، اختیار تزریق کرد. حضرت قاسم علیه السلام تحت تأثیر احساسات به میدان نرفت. حقیقت مرگ و لذت مرگ را با جانش احساس می‌کرد؛ لذا در جواب سیدالشهداء علیه السلام عرض کرد: «أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ» «از عسل برای من شیرین تر است» یک چیزی را می‌فهمید که می‌گفت: «أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ»!

اصحاب سیدالشهداء علیه السلام در روز عاشورا آن واقعیت و حقیقت ولایت سیدالشهداء را با تمام وجودشان ادراک کردند. مگر کسی ادراک بکند می‌تواند دست بردارد؟ دیگر نمی‌تواند دست بردارد! تحت تأثیر واقع نشدند. چنان در مرامشان متصلّب و سفت بودند که اگر کوهها می‌جنید آنها نمی‌جنیدند. این ارزش

دارد. اما اگر امام حسین بیاید اینها همه را هیپنوتیزم بکند، فایده‌ای ندارد. خوب دیگران هم می‌کنند، مگر نمی‌کنند؟ اگر تحت تأثیر شخصیت سیدالشهدا واقع بشوند و خودشان را به قلب لشگر بزنند، فایده‌ای ندارد.

تشابه وقایع جنگ جمل با جریانات بعد از حضرت موسی

در جنگ جمل این اصحاب کور عائشه، اینها تحت تأثیر شخصیت او واقع شدند. می‌آمدند جلوی جمل عائشه خودشان را قربانی می‌کردند؛ که زن پیغمبر از بین نرود: «ای وای زن پیغمبر آمده در میدان»، «ای وای آسمان به زمین رسیده»، «ای وای نمی‌دانم چه شده»، «ای وای...». آن وقت شما ببینید اینها چه تبلیغاتی را شروع کردند. اولاً مبلّغین آنها، ریش درازهای آنها، از صحابی بزرگ، جناب طلحه و زبیر- طلحه و زبیر کم نبودند. طلحه و زبیر از مجاهدین درجه یک صدر اسلام بودند- ریش سفیدها، عمامه بزرگ‌ها و تسبیح به گردن‌ها بودند. طلحه و زبیر، این دونفر، دو رکن اساسی این جنگ، به خیال خودشان [به دنبال] احقاق حقّ و قیام برای خون عثمان و گرفتن مظلومه و اینها بودند. این، این طرف؛ [ثانیاً] از آن طرف آمدند گفتند: یکی را پیدا بکنیم که ما بتوانیم پشت سر او سینه بزنی، بتوانیم هر کاری می‌خواهیم بکنیم. عایشه را آوردند و سوار بر شتر کردند و در همه شهرها و به همه افراد به نام اُمّ المؤمنین نامه می‌دادند. نامه‌هایی که عائشه می‌داد به افراد - «من عائشه، اُمّ المؤمنین، زوجه رسول الله»- اینها خیلی مهم است. اینها برای ما مهم است. تاریخ برای ما خیلی مهم است. به نام عائشه، اُمّ المؤمنین، زوجه رسول الله. [می‌گفتند] آقا زن پیغمبر در این جا آمده جلو، علیّ را رها کنید، علیّ کیست؟ علیّ پسر عموی پیغمبر است. داماد او است. زن پیغمبر کجا، پسر عموی پیغمبر کجا؟! همین حرف‌ها مردم را گول زد؛ همین‌ها! نامه می‌دادند برای افراد که بیایید و ببینید زن پیغمبر آمده برای خونخواهی عثمان! «این علی این طور است؛ این علی این طور است.» آن وقت تهمت بر علی که علی عثمان را کشته!

آخر ای نابکار! تو که قبل از اینکه عثمان کشته بشود چون حقوقت را قطع کرد، می‌گفتی: اُقْتُلُوا الثعلب فَعَدَّ كَفْرًا «این ثعلب یهودی را بکشید. این کافر شده.» - ثعلب اسم يك روباهی است که یهودی‌ها می‌گفتند و عثمان را از این جهت به او تشبیه می‌کرد، زیرا پای او نیز لنگ می‌زد- او را بکشید. او کافر شده! چرا؟ چون سهمت را از بیت‌المال آن مقداری که عمر داده بود، نداده است؟! حالا چه شده يك دفعه به خونخواهی عثمان بلند شدی، چرا؟ چون علی زمام را بدست گرفته! آن وقت زوجه رسول خدا بلند می‌شود می‌آید به داماد رسول خدا تهمت می‌زند. مردم را می‌شوراند. بر علیه حقّ، مردم را می‌شوراند. تمام اینها برای دو روز دنیا است! اینها آمدند پشت عائشه مردم را جمع کردند. آخر مردم چه می‌فهمند؟ آن پیغمبر بود که آیه آمد باید از او امرش اطاعت

کنی! کدام آیه آمده باید دنبال زن پیغمبر بروی؟ کدام آیه؟!

عین همین جریان بعد از حضرت موسی اتفاق می افتد. زن حضرت موسی، صفورا دختر شعیب، آمد در مقابل شمعون وصی حضرت موسی - چون بنابر بعضی از اخبار حضرت هارون قبل از حضرت موسی از دنیا رفته بود و قبر حضرت موسی در کنار قبر هارون، برادرش، است - قیام کرد. مردم را جمع کرد، لشگری ترتیب داد و وقتی شمعون بر صفورا دست یافت، او را در راه خدا رها کرد و گفت: حساب تو با خداست.

عین همین جریان برای امیرالمؤمنین اتفاق می افتد. خیلی عجیب است! این که پیغمبر اکرم فرمودند: تمام آنچه که در قوم موسی اتفاق افتاد، در قوم من اتفاق می افتد، حتی یا علی! آن جریاناتی که بعد از موسی اتفاق می افتد، تمام آن جریانات، برای تو ای علی اتفاق می افتد؛ اشاره به همین جریان عائشه بود که بعد از من، زن من می آید لشکر جمع می کند و در مقابل تو می ایستد و وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام بر عائشه ظفر پیدا کرد، فرمود: «وَأَمَّا عَائِشَةُ فَقَدْ أَدْرَكَهَا ضَعْفُ أَمْرِ النِّسَاءِ وَهَا بَعْدَ ذَلِكَ حُرْمَتُهَا الْأُولَى وَالْحِسَابُ عَلَى اللَّهِ»^۱ «حرمتش همان حرمت، به جای خودش محفوظ، حساب هم بر عهده خدا.» خودت هر چه میدانی!

آن وقت این افراد آمده بودند دور جمل عائشه، خودشان را قربانی می کردند. امیرالمؤمنین علیه السلام دید این ملت کالانعام همین طوری دارند خودشان را می کشند. گفت چاره کار این است که نگذاریم این مردم، این بیچاره‌ها بمیرند. گفت بردارند شتر عائشه را پی کنند. وقتی که شتر را پی کردند، همه متفرق شدند و فرار کردند. این ملت اینطور هستند.

حالا این علی، شخصیت علی، این همه پیغمبر راجع به علی توصیه کرده، این همه راجع به علی مطلب فرمود، تمام اینها از بین می رود. اما عائشه، زوجه رسول الله! زن پیغمبر! این همان کاریزماست. آن شخصیت می آید تمام عقول آنها را می پوشاند. اختیار آنها را همه را می پوشاند. عقل را می گیرد. وقتی عقل را گرفت، دیگر چیزی باقی نمی ماند.

آن وقت [چنین فردی] حق را توجیه می کند. صدق را توجیه می کند. کذب را توجیه می کند. افتراء را توجیه می کند. خلاف را توجیه می کند. غیر خلاف را توجیه می کند. تمام موقعیت ها، همه می شود توجیه و تأویل! چرا؟ به خاطر اینکه شخصیت آمده [و تمام وجود او را در بر] گرفته و بزرگترین آفت بشر و آفت سیر و سلوک، اغفال در شخصیت است؛ شخصیت انسان را اغفال کند.

^۱ . نهج البلاغه، خطبه ۱۵۶: اصل روایت: «وَأَمَّا فَلَانَةٌ فَأَدْرَكَهَا رَأْيُ النِّسَاءِ، وَ ضِعْفٌ غَلَا فِي صَدْرِهَا كَمَرْجَلِ الْقَيْنِ، وَ لَوْ دُعِيَتْ لَتَنَالَ مِنْ غَيْرِي مَا أَتَتْ إِلَيَّ، لَمْ تَفْعَلْ. وَ لَهَا بَعْدُ حُرْمَتُهَا الْأُولَى، وَ الْحِسَابُ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى.»

نه آفاجان، هر کسی یک مرتبه‌ای دارد؛ من الآن در این مرتبه هستم. مرا بالاتر از این مرتبه نگذارید؛ اگر گذاشتید خودتان مسئول هستید. شما در یک مرتبه‌ای هستید، من باید در همان مرتبه وظیفه‌ام را انجام بدهم؛ اگر انجام ندادم، خودم مسئول هستم. ممکن است من عملی را که انجام می‌دهم برای یک فردی نامناسب باشد و غیر صحیح باشد، باید او راه حق را خودش تشخیص بدهد. بله، انسان باید از مشورت با دیگران استفاده کند. از صحبت با دیگران باید استفاده کند. از رفاقت با دیگران باید استفاده کند. اما این که بیایم تحت تأثیر شخصیت کسی واقع بشویم و مطالب خلاف او را صحیح جلوه بدهیم؛ این خود گول زدن است؛ خود فریب دادن است. هر چیزی باید به جای خود باشد. نباید انسان بیخود از کسی انتقاد کند و نباید خلاف دیگری را به دیده حُسن نگاه کند. غلط است. حمل به صحت یک معنا دارد، ولی انسان دیگر نباید خلاف را صحیح ببیند. خلاف، خلاف است. فرقی نمی‌کند. امیرالمؤمنین علیه السلام این است.

استعداد انسان برای ورود به عالم توحید

توحید یک خصوصیات و یک آثاری دارد، اما ما وقتی که به خودمان نگاه می‌کنیم می‌بینیم درست برخلاف توحید داریم حرکت می‌کنیم. می‌خواهیم به یک منفعتی برسیم، آن منفعت را برای خود برداریم. اگر از ما بخواهند که منفعتی را به دیگری بدهیم؛ می‌گوییم: نه! معلوم می‌شود این شخص به توحید نرسیده است. به زن زیبایی می‌رسیم می‌خواهیم آن زن زیبا زوجه خود ما باشد. اما وقتی رفیق ما در کنار ما هست و او هم هنوز زن نگرفته، فرض کنید که ما هم زن نگرفتیم؛ آیا با خودمان هیچ فکر می‌کنیم که این زن زیبایی که دارای این اخلاق و خصوصیات و عفت و نجابت است، این را اول به رفیقمان بدهیم؟! هیچ با خودمان این فکر را کرده ایم؟ نه! این خلاف توحید است. یک مالی هست می‌خواهند تقسیم کنند، خدا خدا می‌کنیم قرعه به نام ما بیفتد. حالا ممکن است رفیق ما احتیاج بیشتری داشته باشد، می‌گوییم نه! این خلاف توحید است. یک منصب و موقعیتی هست که این منصب و موقعیت را هم به من می‌توانند بدهند هم به یک شخص دیگر می‌توانند بدهند و لو رفیق ما هم نیست. اما بَیِّنًا و بَیِّنَ اللَّهِ می‌بینیم آن شخص لیاقتش بیشتر از ماست، ولی می‌گوییم به ما بدهند. این خلاف توحید است. پس ما یک هم‌چنین آدمی هستیم! این جهل ما، این مرتبه ما در کثرت و این توحید و این آثار توحید. حالا ما چطوری به این برسیم؟ و از یک طرف می‌بینیم خداوند در وجود ما استعداد برای رفع این نقائص، رفع این جهالتها را قرار داده، توصیه کرده، پیغمبران را فرستاده، اولیاء را فرستاده، دستور داده است. اگر انسان مستعد نبود، پس این کارها را برای چه کرده است؟ این کارها را برای ما تدارک دیده است. پس معلوم است ما مستعدیم و الا [این کار] لغو و باطل خواهد بود.

وقتی به عقلمان مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم این توحید چه عالمی است! آخر مگر انسان دیوانه است که از این عالم و از خصوصیات این عالم بدش بیاید؟ وارد یک عالمی می‌شویم در آن عالم دیگر نه منیتی هست،

نه مائی و شمایی هست ، همه سر یک سفره، همه یک کاسه، همه بهاء مطلق، کمال مطلق، جمال مطلق، علم مطلق، مگر کسی دیوانه باشد که بگوید نمی‌خواهم.

ولی آدم عاقل اگر فرض کنیم که یک مال بسیاری در اینجا هست ، بگوید من این مال را نمی‌خواهم، یک علم عجیبی در اینجا وجود دارد، بگوید نمی‌خواهم، کمال عجیبی در اینجا هست، بگوید نمی‌خواهم؛ این دیوانه است! پس معلوم می‌شود فطرت ما، خود را به سمت توحید می‌کشاند. فطرت ماست که ما را به سمت عبودیت، به سمت اطلاق، به سمت رفع حجاب، به سمت رفع انانیت می‌کشاند. یعنی وقتی واقعاً ما فکر بکنیم در احوال خودمان، وقتی بینیم یک زمانی می‌آید که در آن زمان- من باب مثال آن خصوصیات که راجع به زمان حضرت بقیة الله شنیدیم- تو و منی وجود ندارد. در آن زمان عدالت، عدالت مطلق است. در آن زمان دیگر این مسائل ارتباطات و علقه‌ها دیگر همه کنار می‌رود. در آن زمان، اگر در منزلتان را هم باز بگذارید و یک ماه از منزل خارج بشوید، تمام جواهرات دنیا را هم در آن منزل قرار بدهید، کسی اصلاً به آنجا نگاه نمی‌کند. در یک زمانی است که طبق روایاتی که داریم اگر فرض کنید که زیباترین زنها و دختران، سبدی از جواهر بر سرش هم بگذارند و از یک شهری به شهر دیگر بروند، اصلاً کسی به آنها نگاه نمی‌کند. واقعاً زمانی برسد که من باب مثال آسایش و آرامش و امنیت و عدالت در یک موقعیتی باشد که انسان تصوّرش را نمی‌کند. آیا واقعاً فطرت ما، ما را به یک همچین موقعیتی تشویق نمی‌کند؟ این چیست؟ این همان کاری است که حضرت در تحقیق توحید و در ایجاد توحید می‌خواهند انجام بدهند. تازه حالا اگر حضرت بتواند همه‌اش را صد در صد انجام بدهد. نه، مقداری از آن را می‌آورد و زمین را بهشت برین می‌کند. حالا انسان به یک مرحله‌ای برسد که در آن مرحله فقط تجلیات ذاتی حضرت حق است و هیچ‌گونه انانیت و کثرتی در آنجا وجود ندارد. واقعاً اگر یک شخص عاقل باشد، آیا می‌نشیند دست روی دست می‌گذارد و همین‌طور نگاه می‌کند، یا اینکه به دنبال چاره می‌افتد که چه کار کند؟ چه عملی را انجام بدهد؟ برای رسیدن به آن به چه وسیله‌ای متشبّث و متمسک بشود؟ آن چیست؟ آن یاد خداست. آن چیزی که انسان را از کثرت می‌کند و به وحدت می‌برد، آن چیست؟ آن یاد خداست!

یاد خدا موجب می‌شود که آن یاد کثرت از بین برود و متبدّل به یاد خدا بشود. یاد خدا می‌آید و قلب را برمی‌گرداند، فکر را برمی‌گرداند. یاد خدا چیست؟ آن ذکر است ﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^۱ معنایش همین است. با یاد خدا و با ذکر خدا، این دل برمی‌گردد. حالا چطور این ذکر می‌آید تأثیر می‌کند؟ چطور این ورد می‌آید تأثیر می‌کند؟ فرصت دیگر امروز برای این نمی‌ماند.

۱. الرعد، ۲۸

توصیه هایی برای ماه رجب

ما در آستانه ماه رجب هستیم. ماه رجب ماهی است که فیوضات پروردگار در این ماه خیلی زیاد است و از کیفیت ادعیه ماه رجب، ما این مطلب را می‌توانیم استفاده کنیم. دعا‌های ماه رجب با سایر دعاها فرق می‌کند. جنبه توحیدی در این ادعیه ماه رجب غلبه دارد. مرحوم آقا -رضوان الله علیه- هر سال قبل از ماه رجب رفقا و دوستانشان را جمع می‌کردند و برای آنها صحبت می‌کردند و از فضائل ماه رجب برای آنها بیان می‌کردند و حتی یادم است خیلی از اوقات، این دعای معروف «**خَابَ الْوَافِدُونَ عَلَى غَيْرِكَ وَ خَيْرَ الْمُتَعَرِّضُونَ إِلَّا لَكَ وَ ضَاعَ الْمُؤْمِنُونَ إِلَّا بِكَ وَ أَجْدَبَ الْمُتَجَعُّونَ إِلَّا مِنْ أَنْتَجَعَ فَضْلَكَ، بَابُكَ مَفْتُوحٌ...**»، این دعا را ترجمه و یک شرح اجمالی می‌کردند. به کرات و مرات من از ایشان شنیدم که قبل از ماه رجب برای دوستان و برای رفقایشان این مسائل را بیان می‌کردند و خیلی تأکید داشتند بر اینکه انسان در این ماه رجب خیلی باید مراقبت کند و مواظبت کند. مراقبه او بیشتر باشد از سایر شهور و ایام و توجه او باید بیشتر باشد و خلاصه فیوضاتی که در ماه شعبان و رمضان حتی نصیب انسان می‌شود، می‌توانیم بگوییم که از ماه رجب منبعت می‌شود و از ماه رجب است که سرایت پیدا می‌کند برای ماه شعبان و ماه رمضان و رجب را «شهر الله» می‌گویند. یعنی اختصاص به خود خدا دارد و جهتش را هم آن‌طوری که می‌فرمودند و از بزرگان شنیده شده، این است که تجلیات حضرت حق در ماه رجب بیش از سایر ایام است و این روایت «**الْإِنِّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامٍ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ أَلْفَتَعَرَّضُوا لَهَا وَ لَا تَعَرَّضُوا عَنْهَا**» را که از پیغمبر اکرم ظاهراً مروی است، این را مربوط به ماه رجب می‌دانستند. البته خوب ممکن است در سایر ایام هم باشد، در سال در بعضی از ایام، ولی در ماه رجب این شدیدتر است. روایت پیغمبر اکرم که می‌فرمایند: بدانید که خداوند متعال در هر وقتی از اوقات یک نفحاتی دارد که نفحات خاصه‌ای است و مواظب باشید، پی‌گیر باشید، مترصد و مراقب باشید که خود را در جنب و در کنار این نفحات قرار دهید و مبادا اعراض کنید و غفلت شما موجب بشود که آن نفحه بیاید و به شما نخورد و شما را بهره‌مند و متنعم نکند. این در ماه رجب از سایر شهور بیشتر است.

از مطالبی که ایشان برای ورود در ماه رجب خیلی توصیه می‌کردند: مطلب اول: اعمال شب جمعه اول ماه رجب است که ایشان خودشان هر سال انجام می‌دادند. در آن وقتی هم که در تهران بودند رفقای ما به خاطر دارند که بین نماز مغرب و عشاء آن اعمال «**لَيْلَةُ الرَّغَائِبِ**» را ایشان انجام می‌دادند و حتماً توصیه می‌کردند که رفقایشان این را انجام بدهند و بسیار این اعمال، اعمال مهمی است. إن شاء الله رفقا و دوستان فراموش نمی‌کنند که حتماً این را انجام بدهند. در روایت داریم که اگر شخصی ماه رجب بر او داخل بشود و پنجشنبه اول آن ماه را، اولین پنجشنبه را، که البته ممکن است که ما بگوییم این اختصاص به پنجشنبه داخل ماه رجب ندارد، حتی

اگر پنجشنبه، آخر جمادی الثانی هم باشد - یعنی از روایات این اختصاص فهمیده نمی‌شود - حتی اگر پنجشنبه آخر جمادی الثانی هم باشد باز مشمول روایت خواهد بود، پنجشنبه را روزه بگیرد؛ پنجشنبه‌ای که شب جمعه آن، اولین شب جمعه ماه رجب است. مثل همین شب جمعه‌ای که بعد خواهد آمد که اتفاقاً طبق آنچه که در تقویم نوشتند، پنجشنبه روز اول ماه رجب هم خواهد بود. پنجشنبه را روزه بگیرد و در شب جمعه، بین نماز مغرب و عشاء، دوازده رکعت نماز دارد؛ شش تا دو رکعت، مثل نماز صبح، شش تا دو رکعت نماز دارد - در مفاتیح هم نوشته شده - در هر رکعتی بعد از سوره حمد، سه مرتبه سوره ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ﴾ و دوازده مرتبه سوره ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ و بعد از تمام شدن این دوازده رکعت - تفصیلش را در همین مفاتیح نوشته، رفقا می‌توانند نگاه کنند - هفتاد مرتبه: **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ وَعَلَى آلِهِ**، بعد سر به سجده می‌گذارند، هفتاد مرتبه: **سُبُوْحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ**، دوباره سر بر می‌دارد، هفتاد مرتبه: **رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَتَجَاوَزْ عَمَّا تَعْلَمُ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيُّ الْأَعْظَمُ**، دوباره سر به سجده می‌گذارد و هفتاد مرتبه: **سُبُوْحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ** و داریم که خداوند تمام گناهان او را می‌آمرزد و هر حاجتی را که بخواهد، خداوند به او عطا می‌کند. این را خیلی مرحوم آقا تأکید داشتند و به دوستانشان خیلی سفارش می‌کردند.

دیگر از ادعیه‌ای که در ماه رجب هست، دعاهایی است که در مفاتیح هم آمده و یکی از آن دعاها، این دعای شریفی است که به واسطه محمد بن عثمان که فرزند عثمان بن سعید بود، از طرف حضرت بقیة الله ارواحنا فداء به دست او رسید که شیعیان این دعا را در ماه رجب بخوانند: **«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَعَانِي جَمِيعٍ مَا يَدْعُوكَ بِهِ وُلاةُ أَمْرِهِ»** که بسیار دعای عجیبی است و مرحوم آقا یادم هست که ایشان، بعضی از لیالی رجب، در بعضی از سال‌ها این دعا را شرح می‌کردند. متأسفانه یکی از مطالبی که جای تأسف بسیار دارد، این است که شرح این دعا از مرحوم آقا، در دست نیست و بسیار مضامین عجیبی دارد و اگر خداوند به فردی توفیق عنایت کند و برای او حقایق توحیدی و معانی این دعا منکشف شود، خواهد فهمید که چه اسراری را حضرت بقیة الله ارواحنا فداء، در این دعا بیان کردند و خواندن این دعا در هر روز ماه رجب بسیار مؤکد است. این یکی از آن ادعیه‌ای است که حتماً باید در ماه رجب هر روز خوانده بشود. یکی از آن ادعیه: **«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَشْهَدُنَا مَشْهَدَ أَوْلِيائِهِ»** هست که داریم در هر جایی که هستیم و مکان متبرکی هست، فرض کنید که کسی در مشهد است، خوب آنجا در خدمت حضرت علی بن موسی الرضا، اینجا در قم است، خدمت حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها، یا اینکه در خدمت عبدالعظیم است؛ در هر صورت اگر هم نبود، این منافاتی ندارد به اینکه انسان این دعا را بخواند، این هم بسیار دعای مؤکدی است که در مفاتیح این دعا ذکر شده است. دعاهای دیگری که در مفاتیح هست اینها هم که در خصوص ماه رجب هست، تمام آنها صحیح است و صحیح السند است و مثل **«يَا مَنْ**

أَرْجُوهُ لِكُلِّ خَيْرٍ وَ آمَنُ سَخَطُهُ عِنْدَ كُلِّ شَرٍّ» که بعد از نماز مستحب است، یا مانند دعا‌های دیگر که دعای حضرت سجاد در آنجا است «يَا مَنْ يَمْلِكُ حَوَائِجَ السَّائِلِينَ» که این هم بسیار دعای عالیة المضامینی است. اینها را هم چنانچه انسان در اوقات مختلف [بخواند برای او مفید خواهد بود].

ببینید، انسان خوب نیست یکدفعه چند تا دعا را با هم بخواند. بهتر این است که انسان در موقع صبح یک دعا بخواند، بین نماز ظهر و عصر یک دعا بخواند، موقع نماز مغرب و عشاء یک دعا بخواند، قبل از غروب یکی بخواند. با هم خواندن اینها، مرجوح است، بلکه جدا، جدا، انسان بخواند. این تأثیرات عجیبی برای انسان دارد. از جمله مطالبی که سابق توصیه می‌شد و به عنوان یک دستور کلی و عمومی داده می‌شد دستوراتی بود که مرحوم قاضی نسبت به شاگردانشان، در ماه رجب و شعبان و رمضان این مطالب را می‌فرمودند که رفقا لابد مؤکد است. مراقبه بسیار مؤکد است. انسان کلامش، فعلش و خطورات خودش را از تعارض با نفس اماره برحذر بدارد و برکنار بدارد و خلاصه سفره‌ای است که خداوند در اینجا پهن کرده تا اینکه انسان چقدر بتواند استفاده کند. واقعاً ما ببینیم که چه بسیار افرادی بودند در زمان گذشته که اینها آرزو داشتند که خداوند به آنها توفیق می‌داد و می‌توانستند از این نعمت بهره‌مند بشوند ولی الآن دستشان خالی است. خداوند الآن به ما این توفیق را داده و حیات به ما داده تا اینکه ببینیم به چه نحو می‌توانیم این نعمت خدا را شاکر باشیم.

یکی از مسائلی که خیلی مؤکد است در این ماه و همین‌طور در ماه شعبان و ماه رمضان، ذکر مدامی است که انسان آن ذکر را دارد. ذکر مدام آن ذکر است که عدد ندارد و انسان بدون عدد می‌تواند آن ذکر را بگوید. به این ذکر، ذکر مدام می‌گویند؛ جزء اذکار عددیه نیست و اشکالی هم ندارد برای شخصی که بگوید. مثل ذکر لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ. همین‌طور به نحو مدام انسان آن ذکر را بگوید. دارد راه می‌رود لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ بگوید. نشسته است، آرام بدون اینکه حتی کسی هم بفهمد یا مثلاً دهان او حرکتی داشته باشد، ذکر لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ بگوید. این خیلی مناسب است. یکی از آن اذکار، ذکر یونسیه است که ﴿لَا اِلهَ اِلاَّ اَنْتَ سُبْحٰنَكَ اِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِيْنَ﴾^۱ است که توصیه شده که بدون عدد. اگر کسی می‌تواند صد مرتبه مثلاً بگوید بین الطلوعین. اگر یکی می‌تواند، دویست مرتبه بگوید. این ذکر یونسیه بسیار مهم است منتهی بدون عدد؛ پنجاه مرتبه، هفتاد مرتبه، صد مرتبه، صد و پنجاه مرتبه، هر کسی به آن مقداری که خسته نشود و خیلی از بزرگان تأکید کردند و خود حقیر از مرحوم آقای حداد - رضوان الله علیه - شنیدم که ایشان می‌فرمودند که: گنجهایی در این ذکر یونسیه نهفته است و اگر

^۱. الأنبياء، ۸۷

شخصی مداومت داشته باشد، خداوند او را به يك نعمات خیلی بزرگی می‌رساند. این هم یکی از آن مواردی است که برای خصوص ماه رجب و شعبان و رمضان توصیه شده است.

مطالب دیگر که طبعاً دوستان و رفقا اطلاع دارند مانند ادعیه‌ای است که در ماه شعبان است یا اینکه ماه رمضان است. نوافل ماه رمضان که حالا اینها بعد است. اما آنچه که برای ماه رجب خیلی نسبت به او تأکید شده این مطالبی بود که عرض شد. اضافه بر آن، زیارت مشاهد مشرفه، مثلاً افرادی که در طهران هستند، حضرت عبدالعظیم سلام الله علیه، این بسیار مغتنم است و خیلی مهم است. در روایت از امام علی النقی علیه السّلام، امام هادی داریم که فرمودند: «مَنْ زَارَ عَبْدَ الْعَظِيمِ بِرِي كَمَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ بِكَرْبَلَاءَ» «کسی که حضرت عبدالعظیم را در ری زیارت کند، مثل اینکه سیدالشهدا را زیارت کرده.» یا اینکه اگر در هر شهری امامزاده‌ای هست، امامزاده صحیح‌السّند و معتمد و موثق، انسان می‌تواند که آنجا برود و از فیوضات آنجا بهره‌مند بشود. زیارت مشاهد مشرفه، یکی از دستوراتی است که مرحوم قاضی -رضوان الله علیه- و به تبع آنها بزرگان دیگر، به دوستان و شاگردان و رفقایشان خیلی تأکید می‌کردند. یکی از آن مسائل زیارت اهل قبور است که بسیار مؤثر است. البته نه اینکه هر روز انسان برود، اقلأ هفته‌ای یکبار برود. عیادت مَرَضی، صلّه رحم و رفت‌وآمد با برادران و اَخِلَاءِ روحانی و برادران ایمانی، خیلی مؤکّد است و تأثیر بسزایی در انبساط و رفع قبض دارد. اینها مسائلی بود که چون ماه رجب نزدیک است، من خواستم این مطالب را خدمت رفقا عرض کنم.

إن شاء الله خداوند به همه ما توفیق بدهد که بتوانیم هرچه بیشتر از آن فیوضاتی که خداوند برای بندگان در این ماههای متبرّکه‌که ارزانی داشته است به احسن وجه و اکمل، ما بهره‌مند بشویم.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ